



جام انیمیشن که درباره‌اش زیاد شنیده‌اید، بازی فکری عجیبی با چند طاس و مهره و تخته‌ای با نقش مار که دم خود را گاز گرفته، خط کش اپنوس ۱۰ سانتیمتری با دقت نیم میلیمتر، پارچه‌های نفیس و قلاب‌بافی‌های شگفت‌انگیز، سفال‌های چشم‌نوازی که نظیرشان را حتی در بازی‌های رایانه‌ای هم نمی‌یابید و... خدایا اینجا چه خبر است؟

گشتی در شهر سوخته زابل، محل طلوع تمدن

مشتی خاک چقدر می‌ارزد؟

۵۰۰۰

سال

گزارش‌ها

محمد مطلق

+

هنرمعرق‌کاری روی چوب که پیش از کشف دوشانه شکسته شهر سوخته، فکر می‌کردیم ریشه ۴۰۰ ساله ایرانی و ۵۰۰ ساله چینی داشته باشد اما این کشف به یکباره تاریخ این هنر را ۵ هزار سال عقب برد.

در موزه شهر سوخته زابل می‌توانید چهره زنی را که ۵ هزار و چند صد سال پیش برای جراحی زیبایی و عمل پروتز چشم مصنوعی از پنجاب در شمال هندوستان و شرق پاکستان امروزی به درمانگاه این شهر آمده، ببینید و به کار متخصصان ایتالیایی و تکنولوژی بازیابی چهره و شناسایی رنگ پوست با دی‌ان‌ای موجود در بقایای اسکلت، اطمینان داشته باشید که این زن بی‌کم‌وکاست، همان تاجر پنجابی است.

خود چشم اما در زاهدان و در میان گاوصندوقی دور از چشم بازدیدکنندگان موزه منطقه‌ای در جنوب شرق کشور نگهداری می‌شود. مجموعه جراحی شده دختر ۱۳ ساله هم اینجا نیست و به موزه ملی تاریخ علوم پزشکی ایران در تهران منتقل شده است اما اینجا در موزه شهر سوخته زابل می‌توانید تصاویر این جراحی شگفت‌انگیز را روی مجموعه بیمار مبتلا به هیدروسفالی ببینید. بیماری‌ای که بر اثر تولید بیش از حد مایع نخاعی، جمجمه را متورم می‌کند و در نهایت موجب مرگ بیمار می‌شود. آیا هموطن ۱۳ ساله ۵ هزار سال پیش ما بعد از جراحی زنده مانده است؟ بله، روند ترمیم استخوان در محل تکه مثلثی که از جمجمه برداشته شده، به خوبی نشان می‌دهد این دختر خانم زنده مانده و از بیماری خلاصی یافته است.

اسکلت بقیه اعضای خانواده او را هم می‌توانید زیر پایتان در موزه ببینید. خدا می‌داند مادر یا چه آرامشی از بهبود فرزندش خوابیده است. اینجا در گورستان شهر سوخته، همه به شکل جنین و به سمت آفتاب خفته‌اند و آنهایی که شب، نقاب مرگ بر چهره کشیده‌اند، به سمت زمین و پشت

به آسمان؛ نظیر آنچه در گورستان مهرپرستان تبریز دیده‌ام. از کجا می‌دانسته‌اند خورشید، هر شب در آن سوی زمین طلوع می‌کند؟ آیا اهالی شهر سوخته مثل مهرپرستان تبریز و مراغه، بر سر آیین مهر بوده‌اند؟ تا جایی که فهمیده‌ام به احتمال زیاد یکی دو هزاره پیش از مهرپرستی در آذربایجان، اینجا اشکال اولیه‌ای از کیش مهر رواج داشته است.

در میدان یعقوب لیث صفاری می‌ایستم و عکس می‌گیرم. چند دانشجوی دانشگاه زابل تازه متوجه تندیس یعقوب، سردار بزرگ سیستانی می‌شوند و به تقلید از من شروع می‌کنند به عکاسی. سر حرف را که باز می‌کنم، می‌نالند از اینکه زابل جایی برای دیدن ندارد. جایی برای دیدن ندارد؟ چرا یک دانشجو باید چنین حرفی بزند؟ یعنی نام و جایگاه کوه خواجه را در ادیان مختلف نشنیده‌اند؟ سری به شهر سوخته و موزه بی‌نظیرش نزنند؟ نمی‌دانند اینجا جغرافیای شاهکاری به نام شاهنامه است؟ چرا با این همه ثروت نشسته‌ایم تا دستی از غیب کارها را بسامان کند و غبار فقر را از چهره شهر بشوید؟ شهر؟ با یکی از این داشته‌ها می‌شود کشوری را ثروتمند کرد. چرا بلد نیستیم، برات ثروت بی‌پایان تاریخ و فرهنگ‌مان را نقد کنیم؟ می‌ترسم با این همه چرا، مغز من هم آب بیاورد و هیدروسفالی بگیرم. تازه به دکترهای امروز نمی‌شود مثل پزشکان ۵ هزار و ۳۰۰ سال پیش درمانگاه شهر سوخته امید داشت؛ شهری که نه فقط تاریخ

پزشکی که تاریخ بسیاری از هنرها و دانش‌های بشر را جابه‌جا کرده است. مثلاً هنرمعرق‌کاری روی چوب که پیش از کشف دوشانه شکسته شهر سوخته، فکر می‌کردیم ریشه ۴۰۰ ساله ایرانی و ۵۰۰ ساله چینی داشته باشد اما این کشف به یکباره تاریخ این هنر را ۵ هزار سال عقب برد. فقط شانه‌ها نیستند، اینجا گل‌سر و گوشواره و گردنبندهایی می‌بینید که همین حالا هم مد روز است و می‌شود پشت ویترین نفیس مغازه‌ای گذاشت و به مشکل پسندترین زنان فروخت.

جام انیمیشن که درباره‌اش زیاد شنیده‌اید، بازی فکری عجیبی با چند طاس و مهره و تخته‌ای با نقش مار که دم خود را گاز گرفته، خط‌کش اپنوس ۱۰ سانتیمتری با دقت نیم میلیمتر، پارچه‌های نفیس و قلاب‌بافی‌های شگفت‌انگیز، سفال‌های چشم‌نوازی که نظیرشان را حتی در بازی‌های رایانه‌ای هم نمی‌یابید و... خدایا اینجا چه خبر است؟

ابوالفضل میرزنده‌دل، کارشناس میراث فرهنگی پایگاه جهانی شهر سوخته که تازه با سرو وضع خاکی از محوطه باستانی، در آن سوی جاده خودش را به مجتمع فرهنگی پژوهشی این سوی جاده که موزه هم جزئی از آن است رسانده، دم در خودش را می‌تکاند و با من هم قدم می‌شود تا سری بزنیم به ۵ هزار و چند صد سال پیش. او با وسواس گفته من را تصحیح می‌کند و می‌گوید چیزی که تاکنون ثابت شده و در منابع مختلف هم آمده این است که شهر سوخته متعلق به ۵ هزار و ۲۰۰ سال پیش است. البته فعلاً تحقیقات آزمایشگاهی ادامه دارد و به نتایج مشکوک و اثبات‌نشده‌ای هم رسیده‌اند که قطعی نیست اما امکان دارد بزودی اعلام کنند قدمت شهر سوخته بیش از ۵ هزار و ۲۰۰ سال است. «در موزه، سه مدل شیء داریم؛ اشیای مصرفی روزمره، اشیای شان‌زا و تزئینی که متعلق به طبقات مرفه بوده مثل زیورآلات، مهر، ظروف سنگی و سفال‌های چند رنگ و در نهایت اشیای آیینی که بیشتر برای خاکسپاری بوده و در کاوش‌های باستان‌شناسی هم اثر استفاده از آنها دیده نشده است. یعنی این اشیاء از ابتدا برای مراسم تدفین ساخته شده و با شخص دفن شده است.

آمده این است که شهر سوخته متعلق به ۵ هزار و ۲۰۰ سال پیش است. البته فعلاً تحقیقات آزمایشگاهی ادامه دارد و به نتایج مشکوک و اثبات‌نشده‌ای هم رسیده‌اند که قطعی نیست اما امکان دارد بزودی اعلام کنند قدمت شهر سوخته بیش از ۵ هزار و ۲۰۰ سال است. «در موزه، سه مدل شیء داریم؛ اشیای مصرفی روزمره، اشیای شان‌زا و تزئینی که متعلق به طبقات مرفه بوده مثل زیورآلات، مهر، ظروف سنگی و سفال‌های چند رنگ و در نهایت اشیای آیینی که بیشتر برای خاکسپاری بوده و در کاوش‌های باستان‌شناسی هم اثر استفاده از آنها دیده نشده است. یعنی این اشیاء از ابتدا برای مراسم تدفین ساخته شده و با شخص دفن شده است.»

از شهر سوخته هنوز کتیبه‌ای به دست نیامده اما هر ظرف، خود کتیبه‌ای است که داستانی از زندگی و طبیعت سیستان را روایت می‌کند مانند نقش کوه خواجه و خیزاب‌های هامون که چند سالی است اثری از آن مانده یا به مفاهیم دینی و فلسفی اشاره می‌کند. این چهار شعله خمیده بعدها تبدیل به صلیب شکسته شد و با گسترش مهرپرستی یا میترائیسم تا آن سوی اروپا رفت. چشمم روی ظرف سنگی شفافی می‌ماند که معلوم نیست

از شهر سوخته هنوز کتیبه‌ای به دست نیامده اما هر ظرف، خود کتیبه‌ای است که داستانی از زندگی و طبیعت سیستان را روایت می‌کند مانند نقش کوه خواجه و خیزاب‌های هامون که چند سالی است اثری از آن مانده یا به مفاهیم دینی و فلسفی اشاره می‌کند. این چهار شعله خمیده بعدها تبدیل به صلیب شکسته شد و با گسترش مهرپرستی یا میترائیسم تا آن سوی اروپا رفت. چشمم روی ظرف سنگی شفافی می‌ماند که معلوم نیست

دست کدام هنرمند آن را تراشیده است؟ آیا واقعاً ۵ هزار سال پیش می‌توانسته‌اند چنین ظرف ظریفی بسازند؟ این طور نازک و صیقلی؟ دانه‌های نیم میلیمتری گردنبند را چطور سوراخ کرده‌اند؟ آن نخ چه نخی بوده که تا آخر عمر در گردن مانده و ۵ هزار سال هم زیر خاک بوده و هنوز دانه‌ها را نگه داشته؟ چرا آن دانشجو‌ها در میدان یعقوب لیث صفاری گفتند زابل جایی برای دیدن ندارد؟ کاش با من به شهر سوخته می‌آمدند تا رسید ۵ هزار ساله‌ای را ببینند که رنگ و تعداد کالای هر بسته تجاری را نشان می‌دهد و مثل مهر پلمب بعد از تحویل شکسته می‌شده. کاش می‌آمدند تا امضای سازندگان یا آرم تجاری هر کارگاه سفالگری را ببینند، کاش... واقعاً زابل جایی برای دیدن ندارد؟

آیا شهر صنعتی سوخته که یکی از قدیمی‌ترین شهرهای بشر است، سوخته؟ خیر آنگونه که میرزنده‌دل می‌گوید ساکنان این شهر به دلایل نامعلومی به یکباره بسیاری از وسایل زندگی خود را جا گذاشته و خانه و کاشانه را رها کرده و به جای نامعلومی رفته‌اند. آیا وعده سرزمین دیگری به آنها داده شده؟ آیا مسیر رود هیرمند تغییر کرده؟ آیا مهرپرستان سیستان همان مهرپرستان آذربایجانند؟ تحقیقات ادامه دارد و هنوز چیزی معلوم نیست اما تنها چیزی که با اطمینان می‌شود از آن سخن گفت این است که تمدن شهر سوخته یک تمدن تک‌افتاده و بی‌ارتباط با سایر مناطق ایران نیست. به عنوان مثال جام انیمیشن سیستان با نقش بز و درختی شبیه نخل در جنوب شرق ایران، همان است که در منظومه درخت آسوریک یا گفت‌وگوی بز و نخل، سروده شمال غرب آن روز ایران می‌شناسیم و این پیوستگی از هیرمند تا دجله و فرات بی‌نظیر است. در مسیر کوه خواجه یا اوشیدای مقدس از بستر خشک هامون می‌گذرم که حالا بیابانی است خشک و بی‌آب و علف. یکسره خاک می‌بینی و خاک. با خودم فکر می‌کنم هر سفال موزه شهر سوخته هم چیزی نیست جز مشت خاک. قیمت یک مشت خاک چقدر است؟



برش